

## از خزاین ترکیه

قلم : آقای مجیب مینوی  
استاد کرسی تاریخ

- ۲ -

### ۶- رسائل در حکمت و اخلاق (ف)

۱۹۳۲ گنجخانه اسعد افندی

این مجموعه را پیش ازین پروفیسور ریتر آلمانی در مجله Der Islam (سال ۲۵، شماره یک، ص ۶۱ و مابعد) در ضمن مقاله‌ای که تحت عنوان Philologica IX راجع بنسخه‌های خطی ترکیه نوشته است و بعضی از مندرجات مجموعه را معرفی کرده است، و برو کلمن در ذیل کتاب تاریخ ادبیات عربی<sup>۱</sup> از همین مقاله اطلاعات راجع بان رسائل را نقل نموده. ولی آنچه اینجا نوشته می‌شود مستقلاً<sup>۲</sup> تحریر شده است. این مجموعه دارای ۲۳۶ ورق است بقطع وزیری کوچک بشکل بیاضی و بیخط نسخ بسیار خوب و بسیار دقیق و خوانا و کم غلط، و محتوی یازده رساله فلسفی و حکمتی و اخلاقی که اغلب آنها مهم و نادر و بعضی بیگانه است. نسخه باید کتابت اوایل قرن هشتم هجری باشد.

(آ) کتاب فی الحکمة للفیلسوف عزالدولة سعدبن منصور ابن کمونة (الاسرائیلی) - ابن کمونه از حکمای قرن هفتم

۱- درباره این کتاب و کتابهای دیگری نظیر آن که مربوط بقوم عرب پنهانی نیست و اقوام دیگری را هم که عبری نوشته‌اند دربر می‌گیرد بهتر اینست که لفظ عربی بکار برده شود نه عرب.

هجری بود و شبهه او زبانزد است<sup>۱</sup>، مع هذا از احوال شخصی او چیز زیادی در کتب یافت نمی‌شود. حتی تاریخ وفات او درست معلوم نیست. ابن الفوطی در کتاب الحوادث الجامعة در وقایع سال ۶۸۳ می‌نویسد که: در بغداد شهرت یافت که عزالدوله ابن کمونه یهودی در کتابی بنام الأبحاث عن الملل الثلاث که نوشته است متعرض ذکر نبوتها شده است و چیزهایی گفته که از ان بخدا پناه می‌بریم. باین جهت عوام<sup>۲</sup> شوریدند و هیجانی بپا کردند و برای تخریب خانه او و کشتن خودش فراهم آمدند. امیر تمسکای شحنة عراق و مجدالدین ابن الاثیر و جماعت قضات در مدرسه مسنصریه گرد آمدند و قاضی القضاة و مدرسین را برای تحقیق در این امر طلبیدند، و خود ابن کمونه را خواستند، اما او پنهان شد و اتفاقاً آن روز روز جمعه‌ای بود، قاضی القضاة برای نماز جماعت سوار شد، عوام<sup>۳</sup> مانع رفتن او شدند و او به مستنصریه برگشت؛ و بعد ابن الاثیر از برای تسکین عوام<sup>۴</sup> بیرون رفت، باو هم کلام زشت گفتند و باو نسبت دادند که از برای ابن کمونه تعصب می‌ورزد و از وی دفاع می‌کند. شحنة فرمان داد در بغداد متادی کردند که «فردا صبح زود کلیه مردم به خارج دیوار بغداد از برای سوزانیدن ابن کمونه حاضر شوند». این باعث شد که مردم آرام گرفتند و دیگر یادی از او نکردند. و ابن کمونه را در صندوقی که بر آن چرم کشیده بودند نهادند و به حله بردند که فرزندش در آنجا دبیر (کاتب) بود، چند روزی آنجا ماند و همان جا مرد (الحوادث الجامعة ص ۴۴۱ تا ۴۴۲). از این عبارت چنین برمی‌آید که ابن کمونه در همین سال ۶۸۳ مرده است، و برو کلمن هم در ذیل کتاب سابق الذکر خود (ص ۷۶۸-۹ ج ۱ ذیل) همین قول را قبول کرده است، و من گمان می‌کنم همین باید درست باشد، چه ابن الفوطی معاصر این وقایع بوده است. اما بغداد لی اسمعیل پاشا در

۱- این را شبهه استلزام می‌گویند و در کتب متعدد نقل و بیان و رد شده است، از آن

جمله در دستورالعلماء چاپ حیدرآباد ج ۲ ص ۱۹۹ و مابعد. مطلب مفصلتر از آنست که بتوان در این مقاله در باب آن بحث کرد.

کتاب هدیه العارفين في اسماء المؤلفين (ج ۱ ص ۳۸۵) تاریخ وفات او را ، بی آنکه مأخذی بدست دهد ، سال ۶۷۶ گفته ، و پروفیسور ریتز هم همین تاریخ را در مقاله سابق الذکر خویش (ص ۵۸) بدست داده بدون اینکه بگوید از کجا . در تذکرة النوادر سال وفات او ۶۹۰ داده شده است باز بی ذکر سند (ص ۱۴۴) ، و فاضل ارجسند آقای محمد تقی دانش پژوه در فهرست کتابهای خطی دانشگاه طهران (ج ۳ ص ۲۶۵) پس از دیدن این مأخذ و باستناد تواریخی که در آخر بعضی از نسخ تألیفات او دیده است می نویسد که از ۶۶۷ تا ۷۰۶ زنده بوده است ، و حال آنکه شاید بتوان گفت برخی از آن تاریخها تاریخ کتابت نسخ است نه تاریخ تألیف کتب . اما بنده چون اصول این نسخ را ندیده و در این باب تحقیق شافی نکرده است در این خصوص حکمی نمی کند .

این نسخه چنین شروع میشود : اما بعد فالحمد لواجب الوحدة والوجود المنزه عن الابعاض والجهات والحدود . . . فقد سألتني بعض الطلبة المسترشدين أن أجمع لهم كتاباً حاوياً على العلوم الثلاثة اعنى المنطق والطبيعة وما بعده . . . یک دوره کامل حکمت است بانشائی ساده و آسان ، در سه بخش ، هر بخشی در چند مقاله و قرن و قاعده .

نسخه دیگری از همین کتاب در مجموعه ایاصوفیه شماره ۲۴۴۷ (ورق ۱ تا ۷۷<sup>a</sup>) موجود است که در تذکرة النوادر و مقاله ریتز بان اشاره شده ، و این هر دو غیر از نسخه دانشگاه طهران (شماره ۲۲۴ از فهرست آقای دانش پژوه) است .

در ورق ۴۹<sup>a</sup> ختم می شود ، باین عبارت : وأن يفعل مايقم به الخيرات وتكمل لهم السعادات عند خالق البريات وفيما ذكرنا من التنبيهات غنية وكفاية لمن ايداه الله بالهداية .

ب) قال مولانا وسيدنا وشيخنا عز الدولة سعد بن منصور بن سعد بن الحسن بن هبة الله ابن كموته سقى الله صوبه الغمام: هذا تلخيص في الغاية القصوى من الايجاز اقتصر فيه من العلوم الحكمية على ما هو من المهمات عند طالبى الفوز بالسعادة الابدية . . .

فأقول العلم منه تصوّر الخ .

رساله دیگری است در حکمت از همان مؤلف ، و آنرا میتوان تلخیص

العلوم الحکمیة نامید ، و نسخه دیگری از آن در همان مجموعه شماره ۲۴۴۷

ایاصوفیه از ورق <sup>a</sup> ۷۷ تا <sup>a</sup> ۸۷ موجود است ، و این هر دو باز با نسخه شماره ۲۲۴ دانشگاه، و نیز با نسخه الممه (در همان فهرست آقای دانش پژوه شماره ۳۳۷) متفاوت است ، و در این مجموعه از ورق <sup>b</sup> ۴۹ تا <sup>a</sup> ۵۵ را گرفته است .

آنچه آقای دانش پژوه در فهرست خویش آن را تحت شماره ۲۲۴ و بعنوان رساله فلسفه نام برده است کتابی است که در مجموعه ۲۴۴۷ ایاصوفیه بنام الحکمة الجديدة از ورق <sup>a</sup> ۹۱ تا <sup>b</sup> ۳۱۹ موجود است و نسخه دیگری از آن در طوپ قاهره برای جزء کتبخانه احمد ثالث شماره ۳۲۳۱ در ۱۴۷ ورق محفوظ است . تاریخ تألیف این رساله در نسخ مذکور ۶۷۶ آمده است ( نه ۷۰۶ که آقای دانش پژوه در آخر نسخه دانشگاه یافته اند) . رجوع شود بمقاله سابق الذکر پروفیسور ریتز، ص ۵۸ .

در باب کتاب الابحاث (یا تنقیح الابحاث) عن الملل الثلاث سابق الذکر این کمونته شاید گفتن این نکته بی فایده نباشد که ابن الساعاتی احمد بن علی البعلی البغدادی از رجال قرن هشتم هجری کتابی در ردّ آن نوشته بوده است بنام الدر المنضود فی الردّ علی فیلسوف اليهود (به منتخب المختار ابو المعالی محمد بن رافع السلامی چاپ بغداد ص ۳۵ رجوع شود) .

(ج) کتاب فی الحکمة از ورق <sup>b</sup> ۵۶ تا <sup>b</sup> ۱۰۹ - نام مؤلف و

عنوان کتاب مذکور نیست، و چون انشای ساده روشن و روانی دارد و باختصاری که دارد جامع است از مندرجات آن مقداری نقل می شود تا شاید بعضی از خوانندگان این مقاله آنرا تطبیق نمایند و از آن خبری منتشر سازند . شروع میشود به الحمد لله کفاء افضاله و صلوته علی محمد وآله . الوجود الاول الذی ظهر من قدرة الله تعالی العقل

الفعال، ولذالك هو تام الوجود، باق ابدًا ثابتٌ على حالة واحدة...  
 از درجات موجودات، از پست‌ترین تا عالی‌ترین آنها بحث می‌کند و در مرتبه حیوانات باولین مرتبه انسان که میرسد می‌گوید (ق b ۵۹): و هذه الرتبة وان كانت شريفة من مراتب الحيوانات وهي أعلاها وفضلها فهي دنيئةٌ خسيصة من مرتبة الانسان، وهي مراتب القروء وأشباهها من الحيوانات التي قاربت الانسانية وليس بينهما الا اليسير الذي ان تجاوزه صار انساناً؛ فاذا بلغه انتصبت قامته وظهر فيه من قوة التمييز الشيء اليسير الذي يناسب حاله وقربه من افق البهائم، ولكنه على حال يهتدى فضل اهتداء الى المعارف ويقوى فيه اثر النفس ويقبل التاديب بالفهم والتمييز؛ وهذا الاثر وان كان شريفاً بالاضافة الى مادونه من رتب البهائم فهو خسيسٌ دنيءٌ جداً بالاضافة الى الانسان الكامل النطق. وهذه المرتبة الادنى من مرتبة الانسانية هي في افق البهيمية وهي في أقصى المعمورة من الارض وفي أطرافها من الشمال والجنوب كالترك والزنج فان هؤلاء ليس بينهم وبين المرتبة الاخيرة من البهائم التي ذكرناها كثير فرق، وليس يهتدون بالتمييز الى كثير شيء من المنافع ولا يؤثر عنهم حكمة ولا يقبلونها ايضاً من الأم التي تجاورهم، فلذلك ساءت أحوالهم وقلّ تنعمهم وحصلوا غير مغبوطين ولا مستصلحين لغير العبودية والاستخدام فيما يستخدم به البهيمة...»

تال جامع علوم انسانی

- ۱- فلسفه ارسطو که منشأ این اقوال است مبتنی بر تکامل تدریجی موجودات است و با اصول علوم جدید و عقاید داروین بهتر وفق میدهد تا عقاید مأخوذه از تورات و انجیل که اساس آن بر خلق انواع جداگانه نهاده شده بوده است.
- ۲- این اعتقاد حکمای اسلامی باینکه اسم واقع در دو انتهای معموره، یعنی ترک در انتهای شمالی و زنگ در انتهای جنوبی، هم‌رتبه بهائیم‌اند و دارای فهم و ادراک انسانی نیستند و شایسته کاری جز خدمت مردم با معرفت نباشند، گویا اساساً از اقوال حکمای یونان بوده است. درشفای ابن سینا در اواخر بخش الهیات (چاپ طهران ص ۶۵۵) «و كذلك من كان من الناس بعيداً عن تلقى الفضيلة فهم عبید بالطبع مثل الترك والزنج وبالجملة الذين نشأوا في غير اقاليم الشريفة التي أكثر احوالها أن ينشأ فيها امم حسنة الاسرجة» الخ دیده شود.

در ضمن اینکه بهمراهی فاضل ارجمند آقای دانش پزوه از برای تعیین هویت این کتاب و مؤلف آن اخیراً مشغول رسیدگی باوراق عکسی و مطالعه مطالب آن بودیم ایشان بخاطر آوردند که شبیه این فصل را در الفوز الاصغر ابوعلی مسکویه رازی دیده‌اند. مطابقه کردیم، معلوم شد فصلی از این رساله، از سطر ۹ ورق a ۵۸ تا سطر ۵ ورق b ۶۰ با فصلی از الفوز الاصغر (چاپ بیروت ۱۳۱۹ ص ۸۶ س ۱۵ تا ص ۹۳ آخر صفحه) غالباً لفظ بلفظ و احیاناً با تفاوتی در تفصیل و اختصار چنان موافق است که گوئی یکی از دیگری برداشته و یا اینکه هر دو از مأخذ مشترکی اقتباس کرده‌اند. و این احتمال دومی بگمان من اقرب بواقع است، زیرا که دونویسنده از این مقدمات بدو نتیجه مختلف رسیده‌اند، و دنباله مطلب بکلی باهم متفاوت است، و مسکویه رازی لفظ کالترک و الزنج را در کتاب خود بدل کرده است به کأواخر الزنج و غیرهم، ظاهراً باین جهت که در عصر او ترکان در بلاد خراسان دارای قدرت و شوکتی شده بوده‌اند و او احتیاط کرده است. باز گردیم بمضامین رساله.

در ورق a ۷۶ تقسیمات علوم شروع میشود: *الحكمة على ما قسمها اهلها تنقسم بالقسمة الأولى الى قسمين...*، و در b ۷۸ گوید ذکر ابوزید آن "افلاطون كان يعتقد أن العالم الكليّ الجسمانيّ الذي هو الفلك الخ که مراد شاید ابوزید بلخی معروف از حکمای قرن چهارم هجری در ایران باشد. از آنجا که انشای این کتاب شبیه است بانشای ابوالحسن عامری که عن قریب از او بحث خواهیم کرد، و از آنجا که گفته‌اند ابوالحسن عامری شاگرد ابوزید بلخی بوده است، بنده متمایل بودم که این کتاب را یکی از تألیفات عامری بخوانم، و ایکن در ورق a - b ۱۰۱ عبارتی یافتیم که از آن شاید بتوان حدس زد که نویسنده مصری یا ساکن مصر بوده است، و اینک آن عبارت: *الأرض مدورة على تدوير الكرة موضوعة في وسط الفلك مثل المخ في جوف البيضة والنسيم حوالها جاذب لها من جميع جوانبها الى الفلك... والشمس اذا جاوزت رأس الحمل الى أن تبلغ رأس الميزان تدور على نصف الأرض الذي نحن فيه فيستولى الحر عليه بتدريج وترتيب و يكون الشتاء والبرد والامطار في نصف الأرض*

## الیمانی، ومن اجل ذلك يكون مدّ النيل في الحين عندنا ۱

باری، در ورق a ۸۱ بوصف هفت آسمان می پردازد و بعد از چند ورق به آثار علوی مثل رعد و برق و هاله و قوس قزح و غیره میرسد، و در ورق b ۱۰۱ بحث از اولاد ذکورو اناث و علت تفاوت پیداشدن در جنین از این حیث شروع میشود، سپس به نفس مشغول میشود و ساختمان انسان و قوای طبیعی و نفسانی او، و بمسأله ای در باب خصوصیات تکوین مرغان ختم می کند. پایان (ق b ۱۰۹): ولان الهواء جذب ماكان في الطبيعة من غلظ فصيروه صاعداً لكثرتة ورطوبته، فلذلك كثر اللحم في أعلى الطير وقل في أسفله، والله اعلم. هنوز هم احتمال میدهم که نویسنده همین عامری باشد که رساله بعدی از اوست ۴.

## د) كتاب الفصول في المعالم الالهية للإمام الفاضل أبي الحسن

محمد ابن ابی ذریوسف العامری، از ورق ۱۱۰ تا a ۱۲۱. ابتدای آن:

الحمد لله كفاء افضاله، وصلوته على نبيه محمد وآله. قال الشيخ ابوالحسن محمد بن يوسف العامري رحمة الله عليه: هذه فصول في المعالم الالهية. الفصل الاول المعاني الذاتية التي توجد في جوهر من الجواهر....

کتاب در بیست فصل است، فصل سیزدهم آن در اتحاد عقل و عاقل و معقول بنظر میرسد که مأخذ عمده افضل الدین کاشانی در این موضوع بوده باشد. فصل بیستم در بعضی اقوال و تعبیرات عامیه است مثل اینکه فلان کس مردی کبیر النفس و آن دیگری مردی حقیر النفس است، و تمام میشود باین جمله که:

ولیس یشک أن الحامل للمعاني الابدیة لن یجوز أن یصیر متلاشیاً عند مفارقتة

۱- مگر آنکه بگوئیم مراد از عندنا اینست که در نیمکره شمالی که مسکن ماست،

بجلاف نیم کره جنوبی (؟)

۲- و در این صورت احتمال اینکه ابوعلی مسکویه از کتاب این همعصر مسن تر خود

و استاد مسلم فلسفه در این عهد مطالب مذکور را برداشته باشد تقویت میشود.

الجوهر الآخر الذي هو أوهي منه أعنى الغير الصالح لحملها والحامل لها اذا لا يفسد  
لفساد القلب وذلك هو المسمى نفساً...

در باب این ابوالحسن عامری مدتهاست که میخواهم مقاله‌ای بنویسم، و بخصوص  
بجناب آقای پروفسر محمد شفیع لاهوری از اساتذۀ بزرگوار این عهد وعده کرده‌ام که  
برای دائرة المعارف اردوئی که تحت نظر مراقبت ایشان منتشر میشود این مقاله را  
تهیه کنم. اجازه میخواهم که از موقعی که بدست آمده است استفاده کرده کلیۀ مطالبی را  
که در بارۀ این شخص فراهم آورده‌ام اینجا بر طبق اخلاص نهاده بخدمت ایشان  
هدا کنم.

## ابوالحسن العامری

محمد بن یوسف مشهور به ابوالحسن ابن ابی ذر<sup>۱</sup>، از رجال نیشابورو رئیس فلاسفۀ  
اسلام در نیمۀ دوم قرن چهارم هجری و ملقب به صاحب الفلاسفۀ بود و در ماه شوال ۳۸۱  
هجری فوت شد. در توفیق بین شریعت و فلسفه اهتمام بسیار کرد و در ضمن مسافرت‌های  
عدیده در بلاد مختلف درس داد و مناظره کرد، با رجال مشهور عصر مثل ابوالفضل  
ابن العمید و ابوالفتح ابن العمید و ابوسعید سیرافی و ابوالنضر نفیس و ابوسلیمان سجزی  
و ابوحیان توحیدی و ابوعلی مسکویه مصاحبیت و معاشرت داشت. در فلسفه شاگرد  
ابوزید بلخی بود و در حکم واسطه مابین فلاسفۀ همرتبۀ فارابی و ابن سینا شمرده میشود.  
با صوفیۀ محشور بود و تصوف را دوست میداشت، و یکی از کتب او در موضوع تصوف  
و در باب متصوفین بوده است. ابوبکر کلابادی که در ۳۸۰ وفات یافت از او دوبار در  
کتاب التّعرف نقل مطلب کرده، و ابوحیان توحیدی در مقابسات و در الامتاع والمؤانسة  
ذکر او را کراراً آورده و از آراء و اقوال او مبالغی حکایت کرده است، و از کتب فراوان

۱- قاعده جاری بوده است که کنیۀ از نصر (بصاد مهمله) را بدون الف و لام بگویند و  
بنویسند مثل ابونصر مشکان، و از نصر (بضاد معجمه) را با الف و لام مثل ابوالنضر عتبی  
مؤلف تاریخ یمنی.



او عده معدودی برای ما بجا مانده.

واینک شرح این مجمل :

### استادان او

ابوسلیمان منطقی سجستانی در کتاب صوان الحکمة گوید که  
«تفلسف بخراسان ، وقد قرأ علی ابی زید احمد بن سهل البلخی»

(نسخه منتخب صوان الحکمة در بریتیش میوزیوم بنشان Or. 9033 ورق a 69)  
همین عبارت در نسخه خطی دیگری عربی راجع به فلاسفه و اقوال ایشان که در کتابخانه  
ب م محفوظ است ( بنشان Add. 23,365 ) و بنام العقدالفرید خوانده شده، نیز آمده  
است<sup>۱</sup>. باز در ب م نسخه ای فارسی بنام ترجمه نزهة الارواح شهرزوری (بنشان  
Or. 5410) موجود است و آنجا در ورق a ۲۲۵ آمده است که در خراسان حکمت آموخت و  
رفت پیش زید بلخی<sup>۲</sup>. و همه اینها از همان صوان الحکمة ابوسلیمان گرفته شده است.

ابوزید احمد بن سهل بلخی عالم فیلسوف ظاهرآ در سال ۳۲۲ هجری در گذشته و  
مطالب راجع باو و کتابهای او در تتمه صوان الحکمة و در معجم الأدبای یساقوت و  
بروکلن<sup>۳</sup> و کشف الظنون و بغیة الوعاة و غیرها مندرج است. کتاب البدء و التاریخ که  
باو نسبت داده شده است و بطبع هم رسیده در حقیقت تألیف مطهر بن طاهر المقدسی است<sup>۴</sup>.

۱- ورق a ۱۹. این کتاب غیر از نزهة الارواح شهرزوری است ، و با ترجمه نزهة  
الارواح که مرحوم ضیاءالدین درّی تحت عنوان کنز الحکمة منتشر کرده است مطابق نمی آید .  
پروفسور محمد شفیع در حواشی خود بر چاپی که از تتمه صوان الحکمة منتشر کرده است از  
نسخه منتخب صوان الحکمة که در کتابخانه کوپرولو در استانبول است همین مطلب را نقل  
کرده است.

۲- اگر نزهة الارواح همان باشد که مرحوم درّی ترجمه کرده است این یکی هم  
نزهة الارواح، یعنی ترجمه آن، نیست و بغلط باین اسم معرفی شده است ، چه این مطابق با  
همان کتابیست که بنام العقدالفرید خوانده شده.

۳- جلد اول ص ۲۲۹ از چاپ قدیم ، و ص ۲۶۳ از چاپ جدید ، و ذیل ج ۱ ص ۸۰ .

۴- این کتاب را هوار Huart مستشرق فرانسوی ابتدا بنام ابوزید بلخی بچاپ

رسانید ، و قبل از نشر جلد دوم در نتیجه انتقاد مطلعین بغیظ خویش واقف شد و مابقی را بنام  
مؤلف حقیقی کتاب طبع کرد .

اگر آنچه مسکویه در ضمن فضایل ابوالفضل ابن العمید آورده است (ج ۶ چاپ آمدروز ص ۲۷۷، و چاپ عکسی ص ۳۵۲) مبتنی بر تملق و اغراق نباشد ازان برمی آید که عامری نزد ابن العمید اول نیز درس خوانده است. اینک عبارت او باختصار: وقد رأيت بحضرة ابا الحسن العامري وعنده انه فيلسوف تام، فلما اطّلع على علوم الاستاذ الرئيس وعرف اتساعه فيها وتوقّد خاطره وحسن حفظه للمسطور، برك بين يديه واستأنف القراءة عليه وكان يعدّ نفسه في منزلة من يصلح أن يتعلّم منه، فقرأ عليه عدّة كتب مستغلقة ففتحها عليه ودرّسه اياها.

عامری یکبار قبل از سنه ۳۶۰ هجری به بغداد سفر کرده بوده

### سفر های او

است، چه ابوعلی مسکویه در تجارب الأمم (چاپ عکسی ج ۶ ص ۳۵۲، و چاپ حروفی ج ۶ ص ۲۷۷) در ضمن فضایل ابوالفضل ابن العمید متوفی بسال ۳۶۰ گوید: وقد رأيت بحضرة ابا الحسن العامري رحمه الله وكان ورد من خراسان وقصد بغداد وعاد وعنده انه فيلسوف تام، وقد شرح كتب ارسطاطاليس و شاخ فيها... باین اعتبار از نیشابور شاید بهری و از آنجا بغداد رفته بوده و باز بهری برگشته بوده است.

بار دیگر در سال ۳۶۴ به همراهی ذی الکفایتین ابوالفتح ابن العمید (پسر ابن العمید اول) وارد بغداد گردید. ابوحیان توحیدی که خبر این سفر او را در کتاب المقابسات (چاپ مصر ص ۳۰۷) نقل می کند گوید: فلقى من اصحابنا البغداديين عنتاً شديداً و مناكدةً وذلك انّ طباع اصحابنا معروفة بالحدة والتوقّد على فاضل يري من غير بلدهم... .

- ۱- در مختصر صوان الحكمة هم در ضمن احوال استاذ الرئيس ابوالفضل القمي از قول ابوسليمان سجزي نقل شده است که: قد صاحبه ابوعلی احمد ابن مسکویه وقال قدر رأيت بحضرة ابا الحسن العامري صاحب الأمد على الأبد (بقتل آقای دکتر يحيى مهدوی از نسخه لیدن).
- ۲- سرادش از این رنج شدیدی که در بغداد بدو رسید خفتی است که بر او در مناظره بابوسعید سیرافی وارد آمد، و خبر آنرا عن قریب خواهیم آورد.

نیز توحیدی در کتاب الامتاع والمؤانسة (چاپ مصر ج ۱ ص ۳۵ تا ۳۶) گوید: ولقد قطن العاصری الریّ خمس سنین جمعةً (یعنی مجموعاً) ودرس وأملی وصنف وروی. و چون این کتاب را توحیدی بین ۳۷۰ و ۳۸۷ تألیف کرده است این سفر عاصری به ری طبعاً قبل از ۳۷۰ یا در ضمن سنین تألیف و قبل از ختم این کتاب بوده است. ولی از موضع دیگری از الامتاع والمؤانسة (ج ۳ ص ۹۱ تا ۹۶) بدست می آید که در سال ۳۷۰ باز در نیشابور بوده است، و اینک خلاصه آن فصل. گوید: شیخی از صوفیه در این روزها برای من حکایت کرد و گفت که در سال ۳۷۰ در نیشابور بودم و آن روزها خراسان در آتش فتنه میسوخت و دولت آل سامان در نتیجه ستمکاری و طولانی شدن مدت آن دچار اضطراب و آشوب گشته بود. ما جمعی غربا بودیم که در خانقاه صوفیه ساکن بودیم و ازان بیرون نمی رفتیم، و گاهی به قراءت و گاهی بنماز و زمانی بخواب و وقتی به ژانژ خائی وقت می گذرانیدیم، و ازان جمله درباره احوال آل سامان بحث می کردیم. سینه های ما تنگ شد و باطنها پلید گردید و سواس بر ما مسلط گشت، و شبی باهم گفتیم که آیا نمی بینید ای دوستان که چگونه بدین احوال مکروه رانده شدیم؟ ما را چه باین گفتگوها؟ بیائید و فردا بیدار ابوز کربای زاهد برویم. چنین کردیم و ابتدا بیدار او رفتیم و سپس ابو عمر و زاهد را زیارت کردیم و بعد ازان بیدار ابوالحسن ضریر رفتیم. هر یک از ایشان را چنان باخبار مردم حریر و مولع دیدیم که از وی متنفّر شده زود بیرون می آمدیم. خسته و سمانده دوباره رو بجانب آن خانقاه کی آوردیم که از آنجا همان بامداد براه افتاده بودیم. در راه پیری از حکما را ملاقات کردیم که او را ابوالحسن العاصری می گفتند، و این مرد کتابی در باب تصوف نوشته بود که آن را از علم و اشارت ما پر کرده بود و از سفر کردگان و جهان دیدگانی بود که در شهرها غور کرده اند و بر رازهای بندگان خدا آگاه گشته. از ما پرسید که از کجا می آئید و قصد کجا دارید. وی را در مسجدی نشانیدیم و گرد او حلقه زدیم و داستان خویش را باو گفتیم و یک حرف ازان فرو نگذاشتیم. او با ما گفت اینکه عوام الناس در اخبار بزرگان و

زاممداران امور خویش سخن می گویند بعزت امیدی است که باسانی زندگی و خوش گذشتن عمر خود دارند؛ و اما این طایفه زهاد و گوشه گیران خداشناس و خداجوی، اینها نیز مولع باخبار و احادیث امیران و جباران بزرگ هستند از برای اینکه بر آثار قدرت پروردگار در کار و بار ایشان واقف شوند و روان گشتن احکام او را برایشان و نفوذ مشیت وی را در آنچه بر آنان محبوب یا مکروه است در اعطای نعمت بایشان و انتقام گرفتن از ایشان، بنگرند. شیخ صوفی می گفت: بخدا سوگند که این دانشمند چندان از این سخنان و امثال آن در گوشه های ما فرو خواند و سینه های ما را از آنچه میدانست مملو ساخت که غم از دل ما برخاست و رو بخوابگاه خویش آوردیم.

ابوحیان توحیدی در مقایسات حکایت می کند که مانی المجوسی

### شاگردان او

که از حکمت بهره فراوان برده بود به ابوالحسن محمد بن یوسف

العامری که از بزرگان نامدار عصر خود بود گفت «ایها الشیخ، من نظر کردن در حال نفس بعد از مرگ را مبتنی بر گمان و توهم می یابم» - و عامری با و چنین و چنین جواب داد، و قریب سه صفحه اقوال او را در رد گفتار مانی مجوسی نقل می کند. خود توحیدی از مقتبسین از عامری بوده، و در یک مورد ۴ قریب شش صفحه مطالبی از او نقل کرده است تحت این عنوان که: هذه مقابسة تشتمل علی کلمات شریفة من کلام ابی الحسن محمد بن یوسف العامری علقت و سمعت اکثرها منه و هی التي مررت فی شرحه لکتابه الموسوم بالنسک العقلی. باز در همان کتاب مقابسه ۹۱ (ص ۳۰۹ تا ۳۱۸) که در تعیین حدود کلمات فلسفی و اصطلاحات حکمتی است نیز مقتبس از اقوال عامری است. دیگر از شاگردان او ابوعلی مسکویه بوده، و شاگرد اخص و اقرب با او ابوالقاسم الکاظم بوده است که از کثرت ملازمت و مصاحبت با عامری معروف شد به «غلام ابی الحسن

۱- چاپ مصر سال ۱۳۴۷ ص ۱۶۵.

۲- ایضاً مقایسات ص ۳۰۱ تا ۳۰۷.

العامری». در کتاب الامتاع والمؤانسة توحیدی گوید: بخدمت وزیر عرض کردم که مسکویه فقیری است در میان توانگران، و من این روزها نسخه شرح گزیده ایساغوجی و قاطیغوریاس را (صفواالشرح لایساغوجی و قاطیغوریاس) که صدیق ما در ری تصنیف کرده است باو دادم، وزیر پرسید این صدیق که بود، گفتم ابوالقاسم الکاتب غلام ابوالحسن العامری، و مسکویه آنرا بهمراهی من تصحیح کرد. ولی مسکویه وقت فراغت برای درس و آموختن ندارد، و گاه هست که ابوسلیمان (منطقی سجستانی) را ملاقات هم می کند ولی چیزی از او فرا نمی گیرد. و عامری مجموعاً پنج سال در ری ساکن بود و درس میداد و املا و تصنیف و روایت میکرد، اما مسکویه از او چیزی نیاموخت چنانکه گوئی بین او و عامری دیواری کشیده اند (ج ۱ ص ۳۵ تا ۳۶). باز در همان کتاب (ج ۱ ص ۲۲۲ تا ۲۲۳) آورده است که از من وزیر پرسید: آن کتاب افتاد البشر من الجبر والقدر که تو می گفتی عامری آنرا نوشته است چگونه کتابیست، و من جواب دادم که این کتاب را بخط خود عامری نزد دوستان و شاگرد او ابوالقاسم الکاتب دیدم، و آن را نزد عامری نخوانده ام، اما وقتی ابوحاتم رازی آن را پیش او میخواند و من شنیدم . . . . در باب مصاحبت ابوعلی مسکویه با عامری پیش ازین نیز عبارتی از مختصر صوان الحکمه نقل شد.

۱- مراد از این وزیر، بگفته قطبی، ابوالفضل شیرازی وزیر است که در تیممة الدهر (چاپ دمشق ج ۲ ص ۲۲۰ و ۲۲۴)، و در جلد دوم نشوار المحاضرة (چاپ دمشق) کراراً، و در تجارب الامم ج ۶ (چاپ آمدروز، صفحات ۱۸۱ و ۱۸۵ و ۱۸۶ و ۲۳۷ و ۲۳۸ و ۲۴۰ و ۲۶۰ و ۲۶۳ تا ۲۸۳ و ۳۱۴) مذکور است، ولی این مرد در سال ۳۶۲ کشته شد؛ دیگران حدس زده اند که مراد این سعدان وزیر صمصام الدوله است - رجوع شود بمقدمة الامتاع والمؤانسة و رساله مرحوم علامه قزوینی در باب ابوسلیمان منطقی. این رساله مرحوم قزوینی در جزء بیست مقاله او (جلد دوم) نیز مندرج است. دو تحقیق مستقل نیز درباره توحیدی انتشار یافته است: یکی کتاب عبدالرزاق محیی الدین بعلی که در ۱۹۴۹ در مصر چاپ شده و دیگری رساله ابراهیم الکیلانی بفرانسه بهمراهی سه رساله عربی توحیدی که آن نیز در قاهره در سال ۱۹۵۰ از طبع بیرون آمده است.

## مناظره او

توحیدی در کتاب الامتاع والمؤانسة (چاپ مصر ۱۹۳۹) خیر

از مناظره‌ای می‌دهد که بین ابوسعید سیرافی نحوی (الحسن بن

عبدالله ابن المرزبان) و ابوبشر متی بن یونس نصرانی از علمای منطق در سال ۳۲۰ هجری

در بغداد روی داد (ج ۱ ص ۱۰۷ الی ۱۲۹). یاقوت حموی در معجم الأدباء در ضمن

احوال سیرافی خیر این مناظره را نقل می‌کند (چاپ دوم اوقاف گیب ج ۳ ص ۱۰۵

تا ۱۲۴، و چاپ دارالمأمون در قاهره ج ۸ ص ۱۹۰ تا ۲۲۹)، و در دنبال آن باز از قول

ابوحیان خیر مناظره دیگری را می‌آورد بین ابوسعید سیرافی و ابوالحسن عامری که

این دومی در کتاب الامتاع والمؤانسة چاپی نیست. می‌گوید: نظیر خبر ابوسعید بامتی

خبر او با ابوالحسن عامری فیلسوف نیشابوری است که آنرا نیز ابوحیان ذکر کرده و

گفته است: وقتی که ابوالفتح علی بن محمد ابن العمید وارد بغداد گردید و بزرگان

علماء را اکرام کرد ایشان را بمجلس خویش خواند و به ابوسعید سیرافی و ابوالحسن

علی بن عیسی الرمانی مال بخشید و صله داد. مجلس در ماه جمادی الاولی سنه ۳۶۴

منعقد گردید و از حضار مسلو بود. از عامری خواسته شد که آغاز سخن کند و دیدم از

ابوسعید سؤال کرد که «طبیعت باء بسم الله چیست». و مردم همگی از این پرسش

تعجب نمودند، ویرا ابوسعید حالی عارض گردید که نزدیک بود در عقل عامری شک

کند. خدا زبان او را بسحر حلال گویا ساخت و روی بعامری آورده چنین و چنان گفت-

سخنان او را نقل کرده است که جمله‌گی اعتراض است بر اینکه آخر چرا با این علم و عقل

بایست چنین سؤال بکنی- و ابن العمید با خواندن چند بیت شعر از طرفی ابوسعید را

تمجید و تحسین کرد و از جانبی بملامت کردن عامری پرداخت.

توحیدی گفته است همینکه بیرون آمدم من بابوسعید گفتم: دیدی استاد که

از این مردی که نزد ما این همه قدر و بزرگی داشت چه سر زد؟ و او جواب داد که

تا امروز مبتلا ببلائی نظیر این نشده بودم- بین من و ابوبشر صاحب شرح کتاب المنطق

مناظره‌ای در حضور ابوجعفر ابن الفرات در سال ۳۲۰ روی داد که این از ان گرانتر و

سخت‌تر بود.

**ابو حیان** در موردی که بعضی از کلمات او را در شرح کتاب **النسک العقلی** خودش نقل کرده است (ص ۳۰۷ المقابسات) در **وصف او** حق او گفته است که وی بر این جنس از کلام بعلت تمرین و ممارستی که در آن داشت، و کثرت تفکری که در آن کرده بود و سیرت نیکوئی که داشت، قادر و ماهر بود. و آنجا که سخن از کتاب دیگر او، **انقاذ البشر من الجبر والقدر**، می‌کند (الامتع ج ۱ ص ۲۲۲) می‌گوید که این کتاب او پر بها و طریقه او قوی است، ولیکن بشر را از جبر و قدر نجات نداده است باین سبب که جبر و قدر همه جویندگان خویش و نظر کنندگان در خود را با هم قسمت کرده‌اند. وقت دیگری وزیری که مخاطب او در کتاب الامتع است با او می‌گوید: از کلام ابوالحسن عاسری برای من چیزی روایت کن، زیرا که یاران خودمان را می‌بینم که او را خوار می‌شمارند و تحقیر می‌کنند، و در این میدان او را مجالی نمی‌دهند و در این طایفه او را مقامی نمی‌نهند. و من گفتم که مرد از خشکی و خشونت طبع و تندی اخلاقی که داشت مردم را از خود نفرت می‌داد و ایشان را بدشنام دادن بخودش میراند. اما اگر از او در آن فنی که اختصاص بان داشت چیزی می‌طلبیدند و خواستار تحقیق آن میشدند می‌یافتند که وی در غایت فضل و برتری است (ج ۲ ص ۸۴). در آنچه توحیدی از قول آن شیخ صوفی حکایت کرده و پیش ازین نقل شد نیز قدری از اوصاف او درج است. در داستان مناظره اش با ابوسعید سیرافی هم از قول ابوسعید منقول است که باو گفت: **والله يا شيخ لعينك اكبر من فرارك**، و **لمرآك أوفى من دخلتك**، و **لمنتورك أمين من منظومك**. و در تاریخ الحکمای سابق الذکر نقل شده است که وی را از اخلاق اهل بغداد خوش نیامد و آن شهر را ترك كرد. **وفات او** تاریخ وفات او را بتبع تاریخ فوت یک نفر قاری قرآن قید کرده‌اند، از این قرار که در تاریخ نیشابور تألیف ابوعبدالله محمد بن عبدالله الحاکم (وفات او در ۴۰۵ هـ بوده) و تاریخ دمشق این عساکر آمده بوده است که ابوبکر نیشابوری احمد بن حسین بن مهران المقرئ اصفهانی الاصل ساکن

نیشابور در روز بیست و هفتم شوال ۳۸۱ هجری در گذشت و در همان روز هم ابوالحسن العامری صاحب الفلاسفة فوت شد. حاکم گفته است که عمر بن احمد زاهد مرا خیر داد که مردی ثقه از اصحاب ما می گفت که ابوبکر مقری را شب آن روزی که در آن وفات یافت در خواب دیدم و با او گفتم ای استاد بگو بدانم خدا با تو چه کرد، و او جواب داد که خدای عزوجل ابوالحسن العامری را بر ابر من ایستاند و گفت این فدای تست از آتش (معجم الادبای یاقوت چاپ دوم اوقاف گیب ج ۲ ص ۴۱۱ تا ۴۱۲) ۱.

ابوحیان توحیدی در کتب خویش چند باری غیر از آنچه

### ذکر او در کتب

پیش ازین یاد کردیم از اقوال او آورده است، از آن جمله در

مقابسات (ص ۲۰۲) قال ابوالحسن العامری: انّ المغمض من ارباب الحكمة یدرك بفكره ما لا یدركه المحدث ببعصره من غیرهم... (دو صفحه). باز در مقابسات (ص ۲۰۷) قال العامری: الطیب اخو المنجم ونظیر له وشبیه الحال به... (۲ صفحه ونیم). نیز در مقابسات (ص ۳۰۱ تا ۳۰۷): هذه مقابسة تشتمل علی کلمات شریفة من کلام ابی الحسن محمد بن یوسف العامری (شش صفحه).

در کتاب الامتاع (ج ۲ ص ۸۴ تا ۸۹) آنجا که وزیر از توحیدی خواهش می کند که چیزی از وی برای من روایت کن مبلغی از سخنان او را نقل می کند و در دو موضع ردّی را که ابوالنضر نفیس بر قول عامری آورده بوده است، و نیز در یک مورد ردّ خودش را بر گفته عامری، ایراد می کند.

ابوبکر محمد بن ابی اسحق ابراهیم کلابادی بخارائی متوفی بسال ۳۸۰ در کتاب التعرف لمذهب التصوف دوبار از ابوالحسن ابن ابی ذرّ یعنی همین عامری نقل مطلب کرده است. بار اول در معنی علم تصوف (ص ۵۹ از اصل و ص ۸۱ ج ۳ از شرح فارسی) که گوید: قال ابوالحسن ابن ابی ذرّ فی کتابه منهاج الدین: أنشدونا للشبلی رضی الله عنه:

۱- در یکی از نسخ خطی عربی در کتابخانه مستر چستریتی (بشان E.7.) که ظاهراً

عیون التواریخ ابن شاکر الکتبی باشد نظیر این شرح آمده (ق ۱۴۷).



علم التصوف علمٌ لا نقادَلةٌ      علمٌ سنی سماوی ربوبی  
 فيه الفوائد للأرباب یعرفها      أهل الجزالة والصنع الخصوصی

بار دوم در معنی این حدیث که الصوم لی وأنا أجزی به که پیغمبر گفت خدا می گوید روزه سراسر است و من پاداش دهم، گوید: قال ابوالحسن ابن ابی ذر: ای معرفتی هی الجزاء به؛ قال وحسبه ذلك جزاء فما يبلغها شیء ولا يدانيتها، اینکه گفت جزای او من دهم معنیش آنست که معرفت من جزای روزه داران است، پس چنین گفت: اینکه خدا معرفت خود جزای روزه کرد روزه دار را این جزا بسنده باشد که هیچ چیز بمعرفت خدا نرسد و با معرفت بر ابر نباشد (اصل تعرف ص ۱۱۰، و شرح تعرف ج ۴ ص ۱۵۷).

ابوعلی احمد بن محمد بن یعقوب مسکویه متوفی بسال ۴۲۱ در کتاب جاویدان خرد فصل طویلی از حکم ابوالحسن العامری آورده است (در نسخه قدیم کسفر دکه ورقهای آن مشوش شده است اوراق ۲۳ و ۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۲۴ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۴۲ تا ۱۴۷ بهمین ترتیب باید خوانده شود، و در چاپ عبدالرحمن بدوی تحت عنوان الحکمة الخالدة نیز اوراق نسخ اصلی مشوش بوده است و صفحات ۳۴۷ تا ۳۷۵ که حاوی این فصل است کاملاً مطابق با آن سیزده ورق و نیم نمی آید و باید پس و پیش شود).

در منتخب صوان الحکمة تألیف ابوسلیمان منطقی سجستانی که نسخ آن در لیدن و لندن و استانبول (کوپرولو و مراد ملا و بشیر آغا) موجود است و از تمامی آنها عکسی یافیلمی در طهران داریم سه صفحه ای وقف بیان احوال و نقل بعضی از اقوال او شده است، از آن جمله فصلی از کتاب «الأمدة علی الأبد» او نقل کرده که محتوی براسامی و عناوین برخی از تألیفات اوست، و ما در این باب بعد ازین بحث خواهیم کرد. و اما

۱- در دیباچه کتاب صوان الحکمة هم فصلی از کتاب الأمدة علی الأبد را در باب تاریخ (بقیه حاشیه در صفحه بعد)

آنچه درباره شخص او گفته شده است مختصراً اینست :

تفلسف بخراسان وقد قرأ علی ابی زید احمد بن سهل البلخی، ... وقصد بغداد و تصدّر بها وان لم یرض اخلاق اهلها وعاد وهو فیلسوف تامّ قد شرح کتب الحکیم ارسطوطینس وشاخ فیها... وقیل له لما عاد من بغداد: کیف رأیت الناس بها؟ قال: رأیت عندهم ظرفاً ظاهراً وشارهً معجبهً ومرآةً معشوقه، لکنی رأیت من وراء ذلك سخفاً غالباً ووداً فاسداً واستحقراراً لأهل خراسان وجميع البلدان، وأصلح ما یتفق للانسان أن یکون طینته مشرقیة وصورته عراقیة، فانه یرصیر بهذا جامعاً بین متانة خراسان وظرف العراق، مفارقاً للبلادة خراسان ورعونة العراق. وكان ابو الحسن قریح القلب من اخلاق العراقيين، فانهم سلخوه وفسخوه، وهجر وراسعه الانصاف فضلاً عن الاسعاف... شیخ الرئیس ابو علی حسین بن عبدالله معروف به ابن سینا در نجات (چاپ مصر ص ۴۴۴) نامی از ابو الحسن العامری برده و قول او را بالفطی تندو خشن رد کرده است، آنجا که می گوید: ولكن بقى علينا شیءٌ وهو أنه یمکن أن یتوهم المشوقات المختلفة اجساماً لاعقولاً مفارقةً حتی یکون مثلاً الجسم الذى هو أخسّ متشبهاً بالجسم الذى هو أقدم وأشرف، كما ظنّه ابو الحسن العامری القدم من أحداث المتفلسفة الاسلامیة فی تشویش الفلسفة اذ لم یقهم غرض الأقدمین، الخ. وعین این عبارت در شفا نیز آمده است (چاپ طهران ص ۶۱۶) منتهی نام ابو الحسن العامری در آن مذکور نیست؛ همچنین در نسخه نجات متعلق بکتابخانه بادلیان بنشان Hunt 534 و مورخ ۴۶۶ که عکس آن برای کتابخانه ملی در طهران تحصیل شده است در ورق a ۲۴۲ نام ابو الحسن العامری نیامده

(تیة حاشیه از صفحه قبل)

ظهور فلسفه نقل کرده که در نسخه موجود در کتابخانه سرویلی در ورق a ۸. و ما بعد دیده می شود، و همین فصل را چند تن دیگر از مورخین فلسفه و حکمت نیز از صوان الحکمه اخذ کرده اند.

۱- اطلاع یافتن بر اینکه ابن سینا از عامری در نجات نام برده است و دنباله بحث راجع بان از فواید بسیار است که بنده از دوست دانشمند بزرگوارم آقای دکتر یحیی مهدوی استاد دانشگاه طهران کسب کرده ام.

است<sup>۱</sup>. صفت القدم در عبارت مذکور بمعنی کودن و خشک مغز و احمق و نخراشیده است و در شفا آمده است، در نجات چابی القدم است و در نجات عکسی المتقدم، وشک نیست که مراد شیخ همان لفظ خشن بوده است.

در اینجا مناسب است که درباره ارتباطی که میان ابن سینا و ابوالحسن العامری در برخی کتب یاد کرده‌اند تحقیقی بعمل آید.

ابن ابی اُصیبَة در عیون الانباء (ج ۲ ص ۲۰) در ضمن تألیفات ابوعلی ابن سینا ذکر از کتابی می‌کند بنام «اجوبه سؤالات سألها ابوالحسن العامری وهی اربعة عشرة مسألة». نسخه‌ای از این کتاب در دست ما نیست، و نام آن در هیچ یک از فهرستهای هم که دیگران از تألیفات ابن سینا ترتیب داده‌اند نیامده است (به فهرست نسخه‌های مصنفات ابن سینا تألیف آقای دکتر رحیمی مهدوی ص ۳۰۸ شماره ۱۴ جدول مراجعه شود)؛ ولیکن نسخه آن را ظاهراً قاضی نورالله شوشتری در دست داشته است، چه در مجالس المؤمنین (چاپ طهران ۱۲۹۹ ص ۳۳۳) در مسأله امامت عبارتی از «آنچه شیخ قدس سره در جواب ابوالحسن عامری در نیشابور تصریح بآن فرموده» نقل و ازان استنباط کرده است که شیخ الرئیس شیعی بوده است. عین این استدلال و استنباط در ضمن حواشی سید احمد تلمیذ سید داماد بر صفحه ۶۵۷ کتاب شفا چاپ طهران دیده می‌شود، و چون همان عبارت منسوب بشیخ را بدون کم و زیاد نقل کرده است، محتمل است که این را از مجالس المؤمنین گرفته باشد.

ولی این رساله هرچه بوده اگر از ابن سینا بوده است ممکن نیست در جواب سؤالاتی بوده باشد که این ابوالحسن عامری مورد بحث از شخص او کرده باشد زیرا که چنانکه خواهیم دید این عامری در ۳۸۱ هجری فوت شده است و ابن سینا زود تر از ۳۷۰ هجری بدنیا نیامده بوده است و در موقوع وفات عامری زیاد از بازده سال نداشته

۱- در نسخه کتاب شفا متعلق به بادلیان در اکسفرود بنشان 125 Pocock و مورخ بسال

۵۷۱ در ورق 358<sup>a</sup> جای کلمات «ابوالحسن العامری القدم» سفید مانده است.

است و معقول نیست که پیرمردی هشتادساله از بچه‌ای یازده ساله چنین سؤالاتی بپرسد استفاده کرده باشد، حتی بقصد امتحان نیز از طفلی ده یازده ساله هر قدر اعجوبه باشد سؤالاتی متناسب آن سن می‌کنند نه اسئله‌ای بقصد اخذ رأی و استفتا. وانگهی اگر ابن سینا چنین جوابی بسؤالات چهارده گانه عامری ناسی داده بود می‌بایست در فهرستی که ابو عبید جوزجانی از تصنیفات او داده‌است یاد شده باشد.

پس شاید ابوعلی دیگری (مثلاً ابوعلی مسکویه) جوابی بسؤالات ابوالحسن عامری داده و اشتباهی در هویت جواب دهنده شده باشد، و یا حتی این ابوالحسن عامری که آن سؤالات را کرده بوده‌است جز از ابوالحسن محمد بن ابی‌ذر یوسف العامری بوده باشد.

در یک نسخه خطی محفوظ در کتبخانه راغب پاشا (مجموعه ۶۱-۱۴، رساله ۲۸، از ورق ۱۵۰ تا ۱۶۲) صورت مجالس مناظره هفتگانه‌ای مضبوط است که بین شیخ ابوعلی سینا و الشیخ العامری واقع شده‌است (کتاب سابق الذکر آقای دکتر مهدوی، ص ۲۱۷ شماره ۱۰۷ دیده شود). در این مورد نیز همان سخنان را باید گفت، که عامری غیر از این ابوالحسن ما بوده، یا طرف مباحثه با عامری مرد دیگری غیر از ابوعلی سینا بوده است.

در کتاب بیان الأدیان فارسی که آن را ابوالمعالی محمدالحسینی العلوی در سال ۴۸۵ تألیف کرده‌است این عبارت آمده‌است (چاپ شارل شفر در منتخبات فارسیه ج ۱ ص ۱۳۷، و چاپ مرحوم عباس اقبال ص ۶): ابوالحسن عامری را کتابیست که آن را ابد علی الأبد نام نهاده‌است و در اینجا یاد کند که جالینوس را حکیم و فیلسوف نخوانده اند زیرا که او گفت من در اوصاف خیر اول بشکم، الخ. مرحوم اقبال آشتیانی بجا حدس زده‌است که این «ابوالحسن عامری» همان ابوالحسن عامری مورد بحث ماست (ص ۵۲) و از معجم الأدبای یاقوت و ملل و نحل شهرستانی و تاریخ حکمای شهر زوری

۱- این استدلال را مرحوم علامه قزوینی در سال ۱۳۱۹ در ضمن مرقومه‌ای که از پاریس باین بنده نوشته بودند کرده‌بودند، و از من نیست.

ومقابسات ابوحنیّان توحیدی هویت او را استخراج و قید کرده است. و اما نام کتاب عامری چنانکه بعد ازین خواهیم دید الأمد علی الأبد است، و این نکته را جع بجالینوس در نسخه ای از این کتاب که در جزء مجموعه متعلق به سرویلی کتبخانه سی محفوظ است موجود است (ورق b ۸۱).

ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی متوفی در ۵۴۸ هـ در کتاب الملل والنحل خود که در حدود وحوالی سال ۵۲۱ مشغول بتالیف آن بوده است در زمره « المتأخرون من فلاسفة الاسلام » بذکر نام او بلفظ ابی الحسن العامری اکتفا کرده و او را در ردیف یعقوب بن اسحق کندی و حنین بن اسحق و ابوسلیمان سجزی و ابوزید احمد بن سهل البلخی و مسکویه رازی و ابونصر فارابی گذاشته، ولی از احوال و اقوال او چیزی نقل نکرده است و بر ذکر فلسفه ابن سینا که او را علامة القوم می نامد اقتصار نموده، و گفته که « قد سلکوا کلهم طریقة ارسطاطاليس فی جمیع ما ذهب الیه »، و فلسفه ابن سینا را دقیقتر از همه و جامع اقوال تمامی آنها و جوهر فلسفه اسلامی شمرده است که کل الصید فی جوف الفرا (به چاپ لندن ص ۳۴۸، و چاپ مصر در ۱۳۶۸ ج ۳ ص ۳۸ و ترجمه فارسی کتاب چاپ طهران ص ۴۷۰ رجوع شود. ناشر چاپ مصری در حاشیه از ص ۳۸ تا ۴۰ مطالبی بنقل از کتب ابوحنیّان توحیدی درباره ابو الحسن العامری آورده است).

چنانکه سابقاً نیز اشاره شد نام ابوالحسن محمد بن یوسف العامری در کتاب العقد الفرید در تاریخ حکما (نسخه ب م Add. 23.365 ورق a ۱۸۸) مذکور و برخی از گفته های او مسطور است (همچنین در ترجمه فارسی آن، نسخه ب م، ورق a ۲۲۵)؛ و نیز در همین کتاب (باز نسخه ب م ورق a ۱۱ و مابعد) و در تاریخ حکمای شهر زوری (رجوع شود بترجمه فارسی آن بنام کنز الحکمه چاپ طهران ص ۴۴ و مابعد) در ضمن تاریخ ظهور فلسفه همان فصل طویلی از کتاب ابوالحسن العامری موسوم به الأمد علی الأبد که در صوان الحکمه (چنانکه گفته شد) منقول است دیده می شود. همین فصل را قطب الدین محمد لاهیجی در کتاب محبوب القلوب خویش که در نیمه دوم قرن

یازدهم هجری تألیف کرده است نیز (لابد از نزهة الارواح یا العقد الفرید) اقتباس کرده (ص ۱۶ و مابعد) .

ابن تیمیة تقی الدین ابو العباس احمد متوفی بسال ۷۲۸ در کتاب الرد علی المنطقیین (چاپ بمبی ۱۳۶۸) دوبار از عامری نام برده و قول او را نقل کرده است. بار اول در فصل راجع به اختلاف فلاسفه گوید (ص ۳۳۷): و قد ذکر محمد بن یوسف العامری، وهو من المصنّفين فی مذاهبهم، أن قدماءهم دخلوا الشام وأخذوا عن أتباع الانبياء، داود وسليمان، وأن فيثاغورس معلم سقراط أخذ عن لقمان الحكيم، وسقراط هو معلم افلاطن، وافلاطن معلم ارسطو. و این مطلب مأخوذ است از همان فصل کتاب الأمد علی الأبد که کراراً ذکر شد، و گویا ابن تیمیة آن را از کتب تاریخ حکما برداشته است. بار دوم در بحث از کتبی که نویسندگان اسلامی تألیف کرده و در آنها سعی در تطبیق قواعد اخلاقی حکما بر تعالیم دینی اسلامی، و توفیق مابین آنها، نموده اند مثال آورده است کتاب موازین الاعمال ابو حامد غزالی و رسائل اخوان الصفا و کتابهای محمد بن یوسف عامری را.

در مجموعه شماره ۴۶۹۴ کتابخانه ملی ملک (در ورق ۵ قبل از انتها) فصلی است در دو صفحه تحت عنوان حجة عقلية استفدتها من كلام ابي الحسن العامري في بعض رسائله المعادية، در اثبات اینکه حشر انسان در قیامت همچنانکه در شریعت اسلام آمده است جسمانی خواهد بود، و چون تحریر و تقریر این حجت محتاج بتمهید مقدماتی بوده است نویسنده ابتدا سه مقدمه آورده و سپس قول عامری را در قریب بیك صفحه نقل کرده است.

در کتاب صحائف اللطائف تألیف علی الریاضی<sup>۱</sup> که معاصر سلطان محمد فاتح و پسرش بایزید بوده و کتاب را در ۸۸۲ تمام کرده است فصلی در تقسیمات علوم آمده

۱- نسخه آن در ایاصوفیه بشماره ۱۳۰ محفوظ است، و آنچه در متن نقل میشود در

است تحت عنوان قال ابوالحسن محمد العامری، از این قرار: العلم ینقسم علی قسمین، احدهما الملّی، والوصول الیه من طریق الوحی، وهو مقتبس من جهة الانبیاء، والآخر الحكمی وهو المستخرج من قضیة العقل واقتباسه من جهة الحكماء الخ (نزدیک به یک صفحه).  
در رساله توحید میر نظام الدین احمد، نسخه کتابخانه مجلس شورای ملی (شماره ۱۰۶۱) (۲۴) از ص ۱۳ تا ۵۱) در بیان معنی این آیه که لو كان فیهما آلهة الا الله لفسدتا (سوره انبیاء آیه ۲۲) آمده است که<sup>۱</sup> قال ابوالحسن العامری فی بعض رسائله: ثم قالوا لولا ارتباط بعض الموجودات ببعض علی الوصف الحقیقی والنظم الحكمی لما دلت الجبلّة علی أن مبدعها واحد محض، فحالها فی ارتباطها اذا قریبة الشبه من حال الثورین المضمودین للقدان وتمسکه فی تکریب المزارع انتهى.

اینجا اگر چه مرد بکنیه ابوالحسن یاد شده است مستبعد نیست که مراد همین حکیم مورد بحث ما باشد، و در غیر این مأخذ نیز دیده شده است که کنیه او را سهواً ابوالحسن نوشته اند.

عامری نامی که بدون هیچ مشخص دیگری در کتاب شروق الانوار از مؤلفات قرن هفتم دوبار نام برده شده است؟ معلوم نشد همین شخص است یا دیگری: و عامری می گوید لیس الکمال فی انتقام النعم بل فی افاضة النعم. و عامری می گوید: کما ان الشجاعة وان کانت فی نفسها محمودة فمتی....

و اما ابوالحسن العامری مذکور در کتاب لؤلؤة البحرین تألیف شیخ یوسف بحرانی متوفی در ۱۱۸۶ قطعاً قابل تطبیق بر کسی که موضوع این مقاله است نیست. بحرانی گوید (چاپ بمبئی ص ۲۶۷): ابوالحسن عامری گفت بر شریف مرتضی وارد شدم دو بیت بمن نشان داد. از پیش او بیرون رفته بر برادر او شریف رضی وارد شدم، باو آن دو

۱- باین فصل فاضل ارجمند آقای دانش پژوه بر خورده و آنرا بخط خود برای بنده نقل کرده و نوشته اند که « او در این آیه بحث مستوفی کرده است ».

۲- نسخه ای از آن که ظاهراً تحریر همان قرن هفتم است در کتابخانه صدیق فاضل ما آقای دکتر اصغر مهدوی موجود است و این دو عبارت در ورق ۹۹ و ۱۰۱ آن آمده.

بیت‌را نشان دادم، او هم دوبیت در دنبالهٔ دوبیت مرتضی گفت. اندکی بعد از این قضیه در محرم سنه ۴۰۶ هجری سیدرضی مُرد. و معلوم است که عامری ما ۲۵ سال قبل از فوت رضی مُرده بوده است. در همان لؤلؤة (و همان صفحه ۲۶۸) قبل از این خبر یک خبر دیگر در باب سید رضی نقل شده است از شخصی بنام ابوالحسن العمری؛ و این شخص باید همان ابوالحسن العمری باشد که در کشف‌الحجب والأستار (ص ۳۱۵ و ۳۸۸) دو کتاب بنام الشافی و العیون باو نسبت داده شده، و نام کامل او ابوالحسن علی بن محمد العلوی العمری قید شده بی آنکه زمان او معین شده باشد. احتمال این را می‌توان داد که در آن خبر سابق الذکر هم همین العمری ذکر شده بوده و کاتب بغلط این را العامری نوشته باشد<sup>۱</sup>.

از یک ابوالقاسم العامری نام هم چند جملهٔ مسجع حکمتی در کتاب مختصر فی الأمثال والأشعار تألیف حسن بن ابراهیم السّلماسی (نسخهٔ فاتح بنمره ۵۲۹۷، ورق ۱۶۰ b) در دو سطر نقل شده است: مَنْ لَمْ یُؤدِّهِ أَبَاؤُهُ أَدَّبَهُ اَعْدَاؤُهُ الخ. آیا در این مورد اشتباهی در کتبه شده است یا سخن از حکیمی دیگر است، نمی‌دانم.

ابوالحسن عامری در دیباجهٔ کتاب الأمد علی الأبد برخی از

### مصنّفات او

کتب خویش را نام برده و عین این فصل را ابوسلیمان منطقی

سجستانی در صوان الحکمة آورده بوده است که فعلاً منتخب آن در دست است. علاوه برین در رسائل و کتب دیگری از خود عامری که بما رسیده است نیز اسامی بعضی دیگر از مصنّفات او مذکور است. آنچه در الأمد علی الأبد گفته است بر طبق نسخهٔ سرویلی چنین است<sup>۲</sup>: و بعد، فَإِنَّ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ لَمَّا وَقَفَنِي لِتَصْنِيفِ الْكُتُبِ الْمُفْتَنَةِ<sup>۳</sup> فِي

۱- سراغ این مطلب لؤلؤة البحرین را بیادم نیست کدامین یک از دوستان بمن داد تا از

او باسم و رسم تشکر کنم.

۲- مقابله می‌شود با آنچه در منتخب صوان الحکمة نسخهٔ ب م 9033 Or. آمده است.

۳- در منتخب: الفتة.



ایضاح المعالی العقلیة قصداً لمعونة ذوی الألباب علی تقریر ۱ المعالم النظریة ، و یسر لی التألیف فی الإبانة عن علل الدیانة ، و فی الإعلام بمناقب الإسلام ، و فی الإرشاد لتصحیح الاعتقاد ، و فی النسك العقلی و التصوف ۲ الملی ، و فی الإتمام لفضائل الأنام ، و فی التقریر لأوجه التقدير ، و فی انقاذ البشر عن الجبر و القدر ، و فی الفصول البرهانیة ۳ للمباحث النفسانیة ، و فی فصول التأدب و فصول التَّحْبیب ، و فی الابشار و الاشجار ، و فی الإفصاح و الايضاح ، و فی العناية و الدراية ، و فی الأبحاث عن الأحداث ۴ ، و فی استفتاح النظر ، و فی الابصار و المبصر ، و فی تحصیل السلامة عن الحُصر و الأسر ، و فی التبصیر لأوجه التَّعبیر ، و غیر هامن المسائل و الرسائل الوجیزة ، و أجوبة المسائل المتفرقة ، و شرح الاصول المنطقیة ، و تفاسیر المصنفات الطبیعیة ، و ما استتب لی تألیفها باسم الأمرء و الرؤساء بالفارسیة ، و وجدت هذه المؤلفات منتشرة فی البلاد و مقبولةً عند أفضل العباد ، الخ .

ذیلاً فهرست کاملی از مؤلفات او تا آنجا که بر بنده معلوم شده است با تعیین اینکه

هر یک در کجا مذکور است و اشاره بمحل آنها که موجود است تقدیم می شود :

۱) الإبانة عن علل الدیانة ، مذکور در دیباجة الأمد و فهرست منتخب صوان الحکمة . بیهقی در تتمه صوان الحکمة آن را به ابوزید بلخی نسبت داده (رجوع شود بحواشی پروفیسور محمد شفیع بر تتمه ص ۱۸۶)؛

۲) الأبحاث عن الأحداث ، مذکور در الأمد و صوان ، و در التقریر ص ۶۳ س ۲؛

۳) الابشار و الاشجار ، مذکور در الأمد و صوان ، و در التقریر ص ۶۵ س ۳؛

۴) الإتمام لفضائل الأنام ، مذکور در الأمد و صوان؛

۵) الابصار و المبصر (موجود) ، مذکور در الأمد و صوان . نسخه آن تحت عنوان القول فی الابصار و المبصر سابقاً در کتبخانه حفید افندی در استانبول بوده و سرقت شده

۱- در منتخب : تغزیر .

۲- در منتخب : التصرف .

۳- در نسخه سرویلی : الرئیة .

۴- در منتخب : الايجاب عن الاحداث

است. در کتبخانه احمد تیمور پاشا بشماره حکمت ۹۸ هست. بروکلن (ذیل ج ۱ ص ۹۵۸) از قول P. Kraus آنرا ذکر کرده است؛

(۶) الإرشاد لتصحیح الاعتقاد، مذکور در الأمد و صوان و التقرير ص ۳۰ س ۲؛

(۷) استفتاح النظر، مذکور در الأمد و صوان؛

(۸) الإعلام بمتاقب الإسلام (موجود)، مذکور در الأمد و صوان. نسخه اش در مجموعه ۱۴۶۳ راغب پاشا از ورق ۱ تا ۲۸ هست و مجموعه مورخ سال ۵۲۵ است، مؤلف بنام الشيخ الفاضل الرئيس ابونصر آن را نوشته، «مشمول» علی جمل ماخص به الاسلام من المناقب العلیة...»

(۹) الإفصاح والإيضاح، مذکور در الأمد و صوان؛

(۱۰) الأمد علی الأبد (موجود)، مذکور در صوان و سایر کتب تاریخ حکما که ازان نقل کرده اند. نسخه اش در کتابخانه سلیمانیه در استانبول قسم سرویلی مجموعه شماره ۱۷۹ از ورق b ۷۵ تا a ۱۱۰ هست. در ورق b ۸۱ گوید: ولقد کان شیخنا ابوزید احمد بن سهل البلخی رحمه الله مع توسعه فی اصناف المعارف... متی نسبه احد من موقریه الی الحکمة یشتمز منه ویقول لهفی علی زمان ینسب فیہ ناقص مثلی الی شرف الحکمة...

(۱۱) انقاذ البشر من الجبر والقدر (موجود)، مذکور در الأمد و صوان و الامتاع

توحیدی، و نسخه اش که سابقاً در کتابخانه البارودیه در بیروت بوده فعلاً در او نیورسیتته پرینستن است (فهرست فیلیپ حتی شماره ۲۱۶۳) بنشان 393B صفحه ۱ تا ۲۵؛ رجوع شود بمجله مجمع علمی عربی دمشق ج ۵ (۱۹۲۵) ص ۳۴ و بروکلن ذیل ج ۱ ص ۷۴۴؛ همراه این رساله است شماره ۱۴ که بعد ازین بیاید؛

(۱۲) التبصیر لأوجه التعبير، مذکور در الأمد و صوان؛

(۱۳) تحصیل السّلامه من الحصر والأسر، مذکور در الأمد و صوان؛

(۱۴) التقرير لأوجه التقدير (موجود)، مذکور در الأمد و صوان. نسخه آن

همراه اتقاذا البشر ( شماره ۱۱ در همین فهرست دیده شود ) در اونیورسیتة پرینستن محفوظست و در مجله مجمع علمی عربی دمشق، و از انجا در بروکلمن، مورد بحث و یاد شده است، و ص ۲۶ تا ۷۶ مجموعه را گرفته است؛

۱۵) السعادة والاسعاد ( موجود ) ، نسخه قدیمی از این کتاب در حدود چهل پنجاه سال پیش در مصر بوده و از آن نسخه‌ای برداشته بوده‌اند که حالا ملک صدیق فاضل من آقای دکتر اصغر مهدوی است . عکس نسخه اصلی هم در دارالکتب المصریه هست ، و درباره نسخه مقاله‌ای در مجله المجمع العلمی العربی دمشق بقلم محمد کردعلی منتشر شده ( ج ۹ ص ۵۶۳ تا ۵۷۳ ) ، و از انجا بروکلمن در ذیل خود ج ۳ ص ۱۲۳۹ قید کرده است . کردعلی و بتبع او بروکلمن گمان کرده‌اند ابوالحسن عامری بعد از غرغوریوس این العبری بوده است ! و اما نسخه اصلی که از مکتوبات قرن پنجم هجری است فعلاً در کتابخانه مستر چستر بیثی در دبلین ( ایرلاند ) محفوظ است و دارای ۲۲۴ ورق بقطع وزیری کوچک است و بعضی از اوراق آن از اول و وسط و آخر از میان رفته است . بنده از آن نسخه‌ای برای خود نوشته‌ام ، و دو ورق در نسخه آقای دکتر مهدوی اضافه یافتیم که معلوم شد آن زمان که در مصر از آن نسخه می‌نوشته‌اند هنوز آن دو ورق گم نشده بوده است . بعضی پارگیها و بریدگیها در گوشه‌های اوراق نیز حاصل شده است که آن روزها وجود نداشته و بامقابلۀ بانسخه مهدوی بتکمیل آن موفق شدم . اما کتاب هنوز ناقص است . از ابوزید بلخی در این کتاب نیز گاهی بهمین لفظ و گاهی بتعبیر «الشیخ» نام برده است .

۱۶) العناية والدراية، مذکور در الأمد علی الأبد و منتخب صوان الحکمة والتقریر

ص ۳۹ س ۸؛

۱۷) فرخ نامه یونان دستور ( موجود ) ، محتمل است که از ابوالحسن عامری باشد . یونان دستور نام مردی است ( تاریخی یا خیالی ) که در ادبیات پند و اندرز منسوب بعهد ساسانی همعصر انوشیروان خسرو اول دانسته شده است و نصایحی از او بان شهنشاہ ،

و مذاکراتی مابین آن دو نقل و مدون شده که بنده ازان یک نسخه خطی دارم. نیز رجوع شود بکتاب نصیحة الملوك غزالی (چاپ استاد معظم آقای جلال هائی ص ۵۴ و ۵۵ و ۷۳ و ۱۲۳، و ترجمه عربی آن چاپ مصر ص ۵۰ و غیره)، و جاویدان خرد فارسی<sup>۱</sup> (چاپ مانکجی پسر لیمجی پسر هوشنگجی هاتریا، طهران ۱۲۹۴ هجری، ص ۱۵۰ تا ۱۷۵)، و آداب الحرب والشجاعه (نسخه صدیق فاضلم آقای عبدالحسین میکده) در دو مورد بلفظ کویان دستور، و روایات داراب هرمزدیار فرامرز (چاپ بمبی ج ۲ ص ۲۳۰ تا ۲۴)، و ترجمه انگلیسی همین روایات تحت عنوان *The Persian Rivayats of Hormazyar Framarz, Bombay, 1932, pp. 585-6* و فهرست ادبیات پارسیان تحت عنوان *Notices de Littérature persie* تألیف فردریک رزنییرگ، چاپ سن پترزبورگ ۱۹۰۹ ص ۵۲. در متن مفصل فارسی این رساله که پیش بنده نسخه خطی آن هست مقدمه رساله نیست و در مقدمه تحریری که بچاپ سنگی در روایات داراب هرمزدیار طبع شده است جای نام نویسنده بار اول سفید مانده، و بار دوم و سوم اسم او بصورت ابوالخیر امری نوشته شده است، و بنده گمان می کنم شاید بتوان این لفظ را مصحّف و محرّف ابوالحسن عامری دانست و تصور کرد این یکی از آن رسایل فارسی باشد که خود او در مقدمه الأمد علی الأبد بآنها اشاره کرده و گفته است اینها را برای امیران و سران ایران می نوشته. اینک قسمتی از مقدمه آن :

چنین آورده اند که  
گفت که بر زمین پارس صفتی شنیدم از دژ  
کوشید، و مرا دیدار او افتاد، و بر فتم تا در آن آتشگاه و در آن جایگاه که صفت بدان  
کرده بودند و آن بیابان و کوه بلاغ خوانند، و آن آتشگاه بر سر کوهی بود، چنانکه  
یک فرسنگ در یک فرسنگ، و بر آن کوه راه نیست مگر که یک راه، و آن نیز راهیست  
که بدشخواری بدانجا توانند شدن... (وصفی بسیار مفصل و با جزئیات تمام از آتشگاه  
کوشید و تزیینات و ستونها و مجسمه های آن نموده است)... و اندر آن ایوانها هشت

۱ - این ترجمه همان تهذیب محمدحسین بن حاجی شمس الدین است که در ص ۱۰۶ با مر یکی از نوآبان هند شروع کرده است.

خانه کرده‌اند که هیربدان و موبدان و مردان در نشسته‌اند، و ابوالخیر امری؟) ابوالحسن عامری؟) گفت که من با ایشان مناظره کردم از هر طریقی. یکی از ایشان داناتر بود و در سخن چیره‌تر بود، او را نام رامش آرام بود... چنین گفت رامش آرام هیربد چون بنزدیک ما یکی نامه‌است و نام فرخ نهاده‌است یونان حکیم... ابوالخیر امری گفت من این نامه از وی بخواستم بیاورد و بر زبان پهلوی نبشته بود، بازبان پارسی گردانیدم تا هر کسی که خواند بداند. حدیث فرخ نامه که یونان دستور بنوشروان نوشته بود...

اگر حدس بنده درست باشد و این رساله از کار این ابوالحسن عامری بوده باشد یکی از نمونه‌های قدیم نثر فرس جدید متعلق با اواسط قرن چهارم هجری را در دست داریم.

۱۸) الفصول فی المعالم الإلهیة (موجود)، در مآخذ سابق الذکریادی ازان نشده است، ولی در همین مقاله (در صفحه ۵۹) بنسخه‌ای ازان که در کتبخانه اسعد افندی (سلیمانیه، استانبول) محفوظ است اشاره شد - رجوع شود به شماره ۶ د؛ در مقاله پروفیسور ریتز، و ازان راه در کتاب پروکلن نام برده شده است؛

۱۹) الفصول البرهانیة فی المباحث النفسانیة، هم در الأمد علی الأبد و منتخب صوان الحکمة مذکور است و هم در کتاب دیگر مصنف، التقریر لأوجه التقدير، ص ۳۸ س ۴؛

۲۰) کتاب فی الحکمة (موجود)، مراد همان کتاب خطی است که در مجموعه اسعد افندی ۱۹۳۳ مندرج است اگر از عامری باشد. رجوع شود به ج ۶ در همین مقاله؛

۲۱) کتاب فی علم التصوف، مراد کتابیست که ابو حیان توحیدی از قول شیخی صوفی نسبت آن را بعامری یاد کرده. احتمال اینکه کتاب مذکور همان منهای الدین یا التمسک العقلی باشد هست،

۲۲) منهای الدین کتابیست که در تعرف کلابادی عبارتی ازان منقول است، و یحتمل که همان کتاب عامری در باب تصوف باشد.

(۲۳) التمسك العقلي والتصوف المثلّي، مذکور در الأمد علی الأبد و مقایسات و منتخب صوان الحكمة، و در رساله التقرير لأوجه التقدير ص ۳۶ س ۴ و ۵، این عنوان نیز ممکنست که یا اسم آن کتاب عامری در باب تصوف و متصوفین، و یا اسم همان کتاب حکمتی باشد که در مجموعه اسعدافندی مندرج است (اگر آن از عامری باشد) - رجوع شود بشماره ۶ ج در همین مقاله.

افسوس دارم که بعلت طول مفرط این ترجمه حال ناچار شدیم از نیت اصلی خود که نقل کردن فصولی از مندرجات کتابهای موجود و حتمی عامری باشد چشم پوشیم و باختصار بکوشیم.

یاقوت در معجم الادباء (جلد اول، چاپ دوم اوقاف گیب،

### وفات او ۱

ص ۴۱۱) ظاهراً از تاریخ نیشابور ابن الیّبع محمد بن عبدالله بن

محمد الحاکم النیسابوری (۳۲۱-۴۰۴) که اصل آن ازین رفته و ترجمه فارسی مختصری

از آن بجا مانده است، و بنقل از الحافظ ابوالقاسم یعنی ابن عساکر صاحب تاریخ دمشق

در باره وفات احمد بن الحسین بن مهران المقرئ اصفهانی الاصل و ساکن نیشابور خبری

نقل می کند که خلاصه آن در عیون التواریخ ابن شاکر الکتبی (نسخه کتابخانه

مستر چستریتی در شهر دبلین، ایرلند، بنشان E. 7، ورق a ۱۴۷) نیز هست، و معرف

طریقه تلقی و طرز توجه عمال دین نسبت بمر دمانیست که در راه بسط فلسفه و حکمت،

و توفیق بین علم و شریعت، کوشش می کرده اند. اینک آن خبر:

احمد بن الحسین... ابوبکر النیسابوری، قال الحافظ ابوالقاسم اصله من اصبهان

سکن نیشابور. قال الحاکم هو امام عصره فی القراءات،... مات فی السّابع والعشّرين

من شوال سنة ۳۸۱... وتوفّي ذلك اليوم ابوالحسن العامری صاحب الفلاسفة. قال

الحاکم فحدثنی عمر بن احمد الزاهد قال سمعت الثّقّة من اصحابنا یذکر أنّه رأى ابابکر

ابن الحسین بن مهران رحمه الله فی المنام فی اللیلة التي دفن فیها، قال ققلت: أیها الاستاذ

ما فعل الله بک؟ فقال: إن الله عزّ وجلّ أقام ابوالحسن العامری بحدائی وقال هذا

فداؤک من النار.

وحاکم نیشابوری دردنبال نقل این رؤیا حدیثی مسند از قول ابوموسی الاشعری روایت کرده بوده است باین مضمون که پیغمبر گفت در روز قیامت بهر یک از مردان این امت مردی از کفار را می بخشد و می گوید این بلاگردان تو از آتش است!

بغیر از کتبی که در ضمن مقاله ذکر شد، و علاوه بر آنها، رجوع

مآخذ

شود از برای ابوزید بلخی بکتاب الامتاع والمؤانسه توحیدی،

وریحانة الادب ج ۵ ص ۷۹، وحواشی ناشر ملل و نحل شهرستانی (چاپ مصر ۱۳۶۸)

برجلد سوم ص ۲۵؛ و برای ابوحنیان توحیدی به ریحانة الأدب ج ۵ ص ۵۵؛ و برای ابن

کموننه و شبهه او به شرح هدایه ملاصدرا، و گوهر مراد لاهیجی، و منظومه سبزواری،

وفیض الباری هبة الدین شهرستانی ص ۲۴، و ریحانة الادب ج ۵ ص ۱۲۸؛ و برای ابوالحسن

عامری به معجم الادبای یاقوت ج ۵ چاپ اول اوقاف گیب ص ۳۶۰ و ۳۶۱، و حواشی

ناشر کتاب الرد علی المنطقیین ص ۵۴۷ تا ۵۴۸ (نقل از کشف الظنون و مجله مجمع علمی

عربی دمشق و شهرستانی و برو کلمن)، و به حاشیه عبدالرحمن بدوی بر الحکمة الخالدة

ص ۳۴۷ تا ۳۴۸، و کتاب «ابن مسکویه، فلسفته الاخلاقية و مصادرها» تألیف دکتر

عبدالعزیز عزت (مصر، ۱۹۴۶) بصفحاتی که در فهرست اشاره شده، و به پورسینای

آقای سعید نفیسی، ص ۱۳۹ و ۱۸۴، و به تاریخ ادبیات عربی برو کلمن ۱ ذیل ج ۱

ص ۷۴۴ و ۹۵۸ و ۹۶۱ و ج ۳ ص ۱۲۳۹.

\*

\* \*

حال پیردازیم بوصف ما بقی نسخه خطی ۱۹۳۳ اسعد افندی.

(ه) الالواح العمادیة للشیخ شهاب الدین السهروردی المقتول از نوشته های

۱- برو کلمن که نام عامری و وصف بعضی از کتب او را در مآخذ مختلف دیده است

از یک تن چهارمرد متفاوت ساخته و در عصرهای متغایر قرار داده است، و حتی همه چهار

مورد را هم در فهرست اسامی کتاب خود یاد نکرده.

حکیم اشراقی مشهور است که در ۵۸۷ هجری قمری در حلب اورا بعنوان اینکه کفر گفته است کشتند. این کتاب او هنوز چاپ نشده است، و آنچه را از نسخه های آن که در کتابخانه های فهرست دار موجود است پروفیسور بتروبر و کلمن تعداد کرده اند (به تاریخ ادبیات عربی برو کلمن ج ۱ ص ۴۳۸، و ج ۱ چاپ دوم ص ۵۹۵، و ذیل ج ۱ ص ۷۸۲، و بمقاله ریتز Philologica IX منتشره در مجله Der Islam سال ۲۴ (۱۹۳۷) ص ۲۷۱ رجوع شود). این کتاب عربی و در موضوع مبدأ و معاد بر حسب رأی حکماست. ابتدای آن: تبارک اسمک اللهم و تعالی ذکرک... و بعد فانه لما تواترت لیدی مکرمات الملک العالم العادل عماد الدین سید ملوک الأرض و دیار بکر قرا ارسلان ابن داود بن اُرتق نصیر امیر المؤمنین... و قد امرنی بتحریر عجالة شديدة الايجاز بینة الاعجاز، تتضمن ما لا یبد من معرفته من المبدأ والمعاد علی ما نراه من مقالة الحكماء الخ؛ و کتاب بریک مقدمه و چهار لوح منقسم است و از ورق a ۱۲۲ تا a ۱۴۸ از این مجموعه را گرفته است.

### (و) کتاب افلاطن المسمی طیماؤس اخراج حنین بن اسحق.

خلاصه مانندی است با بعضی ملاحظات و شرحها که جالینوس از رساله طیماؤس Timaeus افلاطون تهیه کرده بوده و آن را حنین بن اسحق العبادی از مترجمین عالی رتبه اوایل اسلام به عربی برگردانده است. مکالمه در این رساله بین چهار نفر است: سقراط و طیماؤس و قریطیاس و هر موقراطیس. در ابتدای کتاب داستانی از قول قریطیاس نقل شده بوده است راجع بجزیره اطلنطیس Atlantis که جالینوس آن را حذف کرده و باصول مطالب پرداخته بوده است: قال جالینوس ان افلاطن جعل غرضه فی کتابه المسمی طیماؤس القول فی کون العالم وما فیه من الحیوان... و فی اول هذا الكتاب حکایة کلام جری بین سقراط و قریطیاس فی السیاسة و فی القدماء من اهل اثنیة و فی القوم الذین فی جزیره اطلنطیس منهم، الخ. از ورق a ۱۴۹ هست تا ورق b ۱۶۱



## ز) کتاب الشافی فی الاخلاق تألیف ابی جعفر محمد بن موسی

الأردیلی. با اینکه ریتر این رساله را در مقاله سابق الذکر خویش یاد کرده و برو کلمن بسیاری از مطالب این مقاله را در کتاب خود گنجانیده است اثری از این کتاب و این مؤلف در تاریخ ادبیات عربی برو کلمن نیافتیم. اما نسخه دیگری از این کتاب در موزه بریتانیائی هست که در فهرست قدیم نسخه های عربی آن کتابخانه بشماره ۹۸۷ رساله ۲۴ معرفی شده، و از قراری که استاد دانشمند آقای دکتر یحیی مهدوی در فهرست نسخه های مصنفات ابن سینا نوشته اند (ص ۲۳) آن کتاب را برو کلمن و قنواتی بشیخ الرئیس ابن سینا منسوب کرده و بارسالة او در علم اخلاق یکی پنداشته اند. در نسخه ب م اسم رساله و نام مؤلف ظاهراً مذکور نیست، و آقای دکتر مهدوی از همین مطلب که مؤلف این رساله از کتاب دیگری بنام اسرار الحکمة که نوشته بوده است نام برده، و این رساله را بنام ابوالمکارم احمد بن سعد بن علی الرازی نوشته، و در آخر آن از مرشد خویش فیلسوف اعظم ابراهیم الملکی نام می برد، و این سه نشان با ابن سینا مطابق نمی آید، بطلان انتساب رساله را به شیخ مسلم دانسته اند. و اینکه دلیل متقنی بر صحت استنباط ایشان.

ابتدا: قال المصنف محمد بن ابی موسی الأردیلی... اما بعد فانی لما فرغت من کتابی الموسوم بأسرار الحکمة الّذی ألفته فی العلوم النظریة علی قانون یوصل الی الغرض بالطریق المستقیم... (اوراق ۱۶۲ a تا ۱۶۶ a).

کتاب در دو قسم است: اخلاق عملی و اخلاق علمی. قسم اول در پنج فصل است و این نسخه فقط همین قسم را دارد و قسم دوم را کاتب نوشته و اشاره مؤلف بمرشد خویش اینجانیست، و باین عبارت تمام می شود که: فهذا هو القانون الصناعی فی ازالة الرذائل وحفظ الفضائل المؤدی الی حصول السعادة الأولى والأخری. فهذا غاية ما أردنا أن نحقق القول فی علم الاخلاق— فالحمد لواهب العقل بلانهاية ونفاد...

## ح) رساله کتبه‌ای عمر الخیام جواباً لثلاث مسائل (ورق ۱۶۷a تا ۱۷۱a).

این همان رساله‌است که در مقاله سابق این سلسله در ذیل ه ب بآن اشاره شد و نسخه دیگری از آن که در مجموعه شماره ۲۰۴۲ روان کوشکو مندرج است اجمالاً معرفی شد. نسخه ثالثی از آن فعلاً سراغ ندارم و در فهرستی که دانشمند جلیل سید سلیمان ندوی در کتاب خیام خود (اعظم گده ۱۹۳۳) از مؤلفات خیام بدست داده است مذکور نیست، و بر و کلمن بصرف اینکه جواب سه مسأله است آن را بار رساله دیگری در جواب سه مسأله که سید ندوی در کتاب خود نشر کرده و در جامع البدائع نیز منتشر شده است یکی پنداشته، و حال آنکه هیچ یک از سه رساله مندرجه در جامع البدائع این نیست. اسم کسی که از خیام این سه سؤال را کرده بوده در نسخه روان کوشکو جمال الدین عبدالجبار بن محمد المشکوی ضبط شده، ولی در این نسخه این نام نیست و فقط از او بلب امین الحضرة یاد شده و در آخر رساله لفظ «الشیخ جمال الزمان» اشاره باوست. چیزی درباره این مرد در کتابهای تاریخ مربوط بآن عهد نیافتیم. رساله چنین ابتدا می شود:

طلع علی عزیز خطاب سیدنا الشیخ رئیس امین الحضرة ... مبشراً بسعادة أيامه وانتظام احواله . . . اما المسائل التي شرقتني سيدنا بالمباحثة فيها فلعمري انها مسائل غامضة حسنة ولكن الشكوك اكثر (كذا) مما لا يقف عليها الا الذكي الفطن البالغ في الحكمة ... ولكن لم أجد بدءاً من أن أخوض في شرح الأهم من بعضها قبل الملاحظات. سه مسأله عبارت است از:

- ۱) ان كانت النفوس الناطقة باقية بعد الموت ... فلا بد من أن يكون لكل واحد منها (آ: منها) وجود خاص بأشخاصها ...
- ۲) اذا كانت الحوادث الممكنة التي تحدث واحدة بأسبابها وكذلك على التسلسل ...
- ۳) قد أثبت وجود الزمان بالحركة وحداً بأنه مقدار حركة الفلك ثم قرّر أن الحركة غير قائمة بذاتها ...

در اثنای جواب بمسأله ثانی است که می گوید در سال ۷۳۴ که در فارس مقیم

بودم رساله‌ای در این موضوع بقاضی القضاة فارس ابوطاهر نوشتم و نسخه آن در فارس و اصفهان و بغداد هست و نزد من نسخه‌ای نمانده و الا میفرستادم ، و بز تکرار آن معانی یارائی ندارم ، چه بسیار است و وقت من تنگ است و ازان عاجزم زیرا که در بیماری سختی بوده‌ام و هنوز چیزی ازان باقیست . . . .

مراد از رساله‌ای که اینجا بان اشاره شده است ظاهراً همان باشد که در جامع البدائع چاپ مصر ۱۳۳۵ هجری قمری از ص ۱۷۵ تا ۱۸۵ ، و از روی آن در کتاب ندوی ص ۳۸۵ تا ۳۹۲ ، چاپ شده است . و از برای همین ابوطاهر قاضی القضاة فارس بوده است که خیام کتاب جبر و مقابله خود را نوشته (ص ۳ چاپ و پیکه و ص ۷ چاپ عالم نبیل آقای دکتر غلامحسین مصاحب) . آقای ندوی در کتاب خود (ص ۹۸ تا ۱۰۳) سعی کرده است که هویت این شخص را معلوم کند ولی بجائی نرسیده . از این عبارتی که به جمال الدین مشکوی نوشته است معلوم میشود که در سال ۷۳۳ در فارس اقامت داشته و از برای آن قاضی رساله‌ای در مطالب حکمتی نوشته بوده ، و از مقدمه جبر و مقابله برمی آید که در فارس در نزد او اقامت داشته و وقتش مستغرق بمصاحبت با او بوده است ، و شاید کتاب را هم در همان سالها در فارس از برای او تألیف کرده باشد .

رساله ختم میشود باین عبارت: فهذا هو الجواب في هذه المسائل الثلاثة، والأولى منها عظيم النفع كثيرة الفائدة (لعله : الفوائد) جزيلة العوائد، وقد ضاق الوقت عن أجوبة البواقي، فان أنسأ الله في الاجل ابتدأت في أجوبة البواقي حسب ما يبلغه طوقى ويذكره عقلى، ولرأى سيدنا الشيخ جمال الزمان في الايعاز بالوقوف على هذه الخدمة وتشريفى بجواب . . .

در ذیل این رساله فصلی دیگر اضافه شده است که قریب به یک صفحه و نیم است و آغاز میشود باین عبارت: اعلم ان كل موجود اما أن يكون وجوده لذاته واما أن يكون وجوده لذاته . و این فصل اگر از خیام باشد باز از افادات نشر نشده اوست ، چون در کتب سابق الذکر اثری ازان نیافتیم و در جای دیگری سراغ نسخه‌ای ازان ندارم .

## ط) رساله فی التنبیه علی بعض الاسرار المودعة فی بعض

سور القرآن العظیم للامام الداعی الی الله فخرالدین الرازی . بسیاری از نسخ این رساله را که در کتبخانه‌های مختلف محفوظ است برو کلمن در تاریخ ادبیات عربی (ج ۱ ص ۵۰۶ شماره ۷، وج ۱ چاپ دوم ص ۶۶۷ ؛ وج ۱ ذیل ص ۹۲۲) نشانی داده است، از جمله همین نسخه را. رساله چهار فصل است : در الهیات (سوره اخلاص)، در الهیات و نبوت و معاد (سوره الاعلی) : در تقریر امر معاد (سوره التین)، و در ضبط اعمال صالحه (سوره العصر). در فصل سوم این رساله است که چنانکه سابقاً گفتیم رباعی خیام را آورده است. رساله از ورق b ۱۷۱ تا ط ۱۷۹ را گرفته است.

## ی) کتاب الأزمان و ذکر ما یستعمل فی کل وقت و اوان

تألیف ابن ماسویه ، از ورق a ۱۸۰ تا a ۱۸۶ . ابوزکریا یحیی ابن ماسویه در سال ۲۴۳ در گذشت و از اطبا و مؤلفین مشهور بوده است. این رساله او از روی همین نسخه باهتمام Sbath در مجله مؤسسه مصری Bull. Inst. d'Égypt جلد پانزدهم ص ۲۳۵ تا ۲۵۷ منتشر شده (رجوع شود به برو کلمن ذیل ج ۱ ص ۱۶ شماره ۸) .  
ابتدای رساله : ذکر اهل العلم والفلسفة وأطبّاء فارس والهند والروم أنّ السنّة مقسومة علی أربعة اجزاء ، ربيع وصیف وخریف وشتاء . دران هم اطلاعات نجومی راجع بزمانها می دهد و هم دستورهای طبی و صحی .

## یا) الفوز الاصغر لأبی علی مسکویه ، از ورق a ۱۱۷ تا آخر مجموعه

یعنی a ۲۳۶ . این کتاب مسکویه از ان مشهورتر است که حاجت بمعرفی داشته باشد، و چندبار بطبع رسیده است. هر چند ابوعلی مسکویه در نظر معاصرینش چندان مقام بلندی نداشته و توحیدی و ابن سینا و غیر آنها ( از قراری که از کتب برمی آید) بجانب او

بدیده تحقیر می نگریسته اند، از عهد خواجه نصیر الدین طوسی بپسند بسیار محترم بوده است و امروز در نزد ما مقام شامخی دارد، و کتابهای نشر شده او، تجارب الأمم و تهذیب الاخلاق والحکمة الخالدة (جاودان خرد) والفوز الاصغر والهوامل والشوامل، مقبول عالمیان است؛ در باره او تحقیق بالنسبه مفصلی بزبان عربی بقلم الدكتور عبدالعزیز عزت در مصر تألیف شده است که کتاب اول آن در متجاوز از ۴۷۰ صفحه در ۱۹۴۶ از طبع خارج شده است.

